

دیر شکفتن شعر بیدل در ایران

سیدعلی موسوی گرمارودی*

چکیده

این مقاله ابتدا به بررسی اشعار بیدل، و بیان نظر دیگر صاحبانظران عرصه شعر و ادب فارسی درباره او پرداخته است. سپس با بررسی علل دیر شکفتن شعر بیدل در ایران، علاوه بر موثر دانستن نهضت بازگشت در غافل ماندن جامعه ادبی ایران در حدود ۲۵۰ سال از شعر بیدل، تشابه برخی مؤلفه‌های شعر نو را پس از ظهور نیما و پیروان وی، در شکوفایی اخیر شعر وی در ایران مؤثر می‌داند.

کلیدواژه: بیدل، بوزانی، شفیع‌ی کدکنی، احسن الظفر، سبک هندی، نهضت بازگشت.

دکتر آکساندر بوزانی، شرق‌شناس معاصر ایتالیایی،^۱ شعر بیدل را رئالیزم سحرآمیز نامیده است و می‌گوید:

... دشواری و تندی سبک وی، منظوری دارد و این منظور ایجاد رئالیزم بدیعی در تاریخ ادبیات فارسی بوده است که می‌توان آن را رئالیزم سحرآمیز نامید...^۲

و سپس توضیح می‌دهد که:

وقتی بیدل طبیعت را وصف می‌نماید، با رئالیست‌های مدرن شباهت ندارد زیرا که آنها، زمین را مانند معشوقی دوست دارند و آسمان را فراموش می‌کنند ولی شبیه عرفای قدیمی هم نیست که نگاه آنها به عالم مثال و حقایق آسمانی متوجه است و زمین را بکلی فراموش می‌نمایند. برای بیدل، زمین، زمین است و بس، نه رمز و سمبول... ولی همین زمین خواب آسمانی می‌بیند...^۳

Email: garmarudi@yahoo.com

*. شاعر و محقق.

آینتر

به نظر من دکتر بوزانی در نیافته است که در سبک هندی و از جمله در شعر بیدل، این جنبه شعر وی، از رسوب واقعیتی که در مکتب وقوع وجود دارد به هم می‌رسد و تقریباً هر شاعر سبک هندی از آن گذاری داشته است. صاحب این قلم، در جایی دیگر گفته‌ام که:

گذار سبک هندی غالباً از گذرگاه سبک وقوع است، وقوع، پیشاهنگ و طلایه‌دار سبک هندی بود که از نیمه دوم قرن نهم آغاز شد. بذر سبک هندی، در مزرعه وقوع، نخست تُنک روید، سپس از آغاز قرن دهم، در ابتدا کم و بیش و سپس کاملاً جانشین آن شد، سرچشمه سبک هندی هرچه باشد، مکتب وقوع، بستر آن است. در مکتب وقوع، شاعر تجربه‌ای را که خود کرده و بر خود وی واقع شده است در شعر خویش نشان می‌دهد و در ایجاز، فصاحت را فدای «مضمون‌یابی» نمی‌کند. به همین روی، در شعر کسانی چون محتشم، وحشی، هلالی جغتائی و حتی بابا فغانی، ارادت به سعدی را به وضوح می‌بینیم... دیگر آنکه در مکتب وقوع، توالی معنی ابیات، حتی در غزل، حفظ می‌شود در حالی که در سبک هندی به سبب آنکه مضمونسازی و خیالبندی نازکانه، محور کوشش و حتی جوشش شاعر است، توالی معنایی ابیات کمتر به چشم می‌خورد.^۴

بنابراین، بخش عمده‌ای از این واقع‌گرایی مورد اشاره آکساندر بوزانی در شعر بیدل، به شعرهایی از او باز می‌گردد که هنوز در پوسته سبک وقوع به سر می‌برند و به عرصه سبک هندی بیدل و طرز بیدلی پا ننهاده‌اند یعنی همان شعرهایی که بیدل خود، آنها را اعجاز شعر خویش می‌نامد:

مدعی! در گذر از دعوی طرز بیدل سحر مشکل که بکیفیت اعجاز رسد بیگانه و آشنا به جادویی بودن شعر بیدل که زاده نبوغ اوست، اعتراف می‌کنند. لشکر انبوه و مسلح شعر او، چه در طلایه مثنوی و چه در قلب غزل و چه در دو جناح رباعی و مسقط و چه در کتیبه قصیده، از هند تا بخارا را فتح کرد؛ و رارود را درنوردید و سراسر تاجیکستان و ازبکستان را گرفت و آنگاه به سوی افغانستان شتافت.

اینک، پرسش این است که چرا شعر بیدل به ایران، حدود سیصدسال پس از مرگ او، آنهم خائفاً یترقب گام می‌گذارد؟
دکتر سیداحسن الظفر، پژوهشگر دانشگاه لکهنو هند می‌نویسد:

دکتر شفیعی کدکنی که گوینده و نویسنده و منتقد معروف و ارجمند معاصر هستند، در مقاله‌ای تحت عنوان «بیدل دهلوی» ابهام و تعقیدی را که در کلام بیدل یافته می‌شود مورد انتقاد شدید قرار داد و به شاعران جوان هموطن خود توصیه کرد که:

عدم موفقیت بیدل در ایران با آن همه خیال‌های نازک و اندیشه‌های باریک، درس عبرت‌یست برای گویندگان جوان امروزی که آگاهانه می‌کوشند سخنان خود را به گونه‌ای ادا کنند که هیچکس از آن سر در نیابد و می‌پندارند که ابهام و آن هم ابهام ذهن دروغین، شعر ایشان را پایدار و جاودانه می‌کند. اما تجربه‌ای که از وجود بیدل داریم بهترین درس عبرت است.^۵

باز همین منتقد در شاعر آینه‌ها که مجموعه مقاله‌ها و ترجمه‌های ایشان درباره بیدل است و در سال ۱۹۸۹-۱۹۸۸ (۱۳۵۸ ش) چاپ شده می‌نویسد:

سکوت و ناسپاسی و حق‌ناشناسی ما ایرانیان در برابر عظمت و نبوغ شعری او به هیچ‌وجه از اهمیت حقیقی مقام او در تاریخ ادبیات و زبان ملل آسیای میانه و آسیای غربی نمی‌کاهد و نمی‌تواند حضور آشکار او را در حافظه جمعی این اقوام پرده‌پوشی کند و نه تنها همین قدر، بلکه در ادامه می‌نویسد:

باور کنید از چند شاعر معاصر که بگذریم آنهم بعضی کارهاشان، مجموعه میراث ادبی معاصران را اگر در یک کفه ترازو بگذارند و یک مصراع از نوع: قیامت ریخت بر آینه‌ام برقی تماشايش؛ یا گران شد زندگی اما نمی‌افتد ز دوش من؛ من ترجیح می‌دهم همان مصراع به نام من باقی بماند و نه آن مجموعه عظیم کلیشه‌ها و کلمات پوک؛

دکتر سید احسن الظفر پس از نقل این دو نظر از دکتر شفیعی کدکنی، می‌نویسد: این اختلاف عقیده در فاصله ۱۳ سال نشان می‌دهد که استاد (شفیعی کدکنی) بدین نکته متوجه شده‌اند که بدون بررسی جامع و دقیق آثار یک گوینده، نمی‌توان درباره او قضاوتی درست کرد.^۷

دکتر احسن الظفر ظاهراً در نیافته که دکتر شفیعی کدکنی با ابراز این دو فقره داوری، خواسته است جوانان ما را از افراط و تفریط در قضاوت نسبت به بیدل بازدارد؛ به همین روی، کتاب شاعر آینه‌ها در واقع بسط و گسترش همان نظری است که ایشان در مقاله «بیدل دهلوی» در مجله هنر و مردم نوشته است، در آن مقاله هم، ایشان به «خیال‌های نازک و اندیشه‌های باریک» بیدل اشاره می‌کند اما جوانان را از پیروی ابهام دروغین

ذهن خود آنها (و نه بیدل) بازمی‌دارد و نیز توصیه می‌کند از تعقید و ابهامی که در برخی اشعار بیدل دیده می‌شود و هیچ معنای محصلی در آنها جز با تأویلات اغلب مالایری صاحبه، نمی‌توان یافت، دوری‌گزینند.

چگونه پژوهشگر محترم احسن الظفر این موضوع اظهر من الشمس را در مقاله دکتر شفیع کدکنی درنیافته و در تعریض به ایشان نوشته است که استاد پس از ۱۳ سال متوجه این نکته شده‌اند که بدون بررسی جامع و دقیق آثار یک گوینده، نمی‌توان درباره او قضاوتی درست کرد؟

من هم به پیروی از دکتر شفیع کدکنی برآنم که افراط و تفریط، در داوری نسبت به شعر بیدل، هر دو دلپسند نیست.

پس از حدود سیصد سال بی‌اعتنایی؛ این اقبالی که از سوی ایرانیان امروزه یعنی از حدود سی سال پیش از شعر بیدل می‌شود، البته مبارک است زیرا بیدل بی‌گمان شاعری بسیار توانا بل نابغه است؛ اما، باید توجه داشت که در این اقبال و استقبال، به تفریط فرو نعلتیم و گمان نکنیم که بیدل را می‌توان به جای فردوسی و نظامی و مولوی و حافظ و سعدی نشان داد.^۱

بیدل ابیاتی دارد که هیچکس نمی‌تواند با آن ارتباط برقرار کند و حتی با تفسیر و تحلیل و توضیح هم دست یافتنی نیستند و اگر چنین است، که چنین است، به قول یعقوب لیث: چیزی که من اندر نیابم، چرا باید گفت؟ علاوه بر آنکه تمام اشعار هیچ شاعری هر قدر نابغه باشد یکدست نیست. خود او گفته است:

شعر اگر اعجاز باشد بی‌بلند و پست نیست
در ید بیضا همه انگشت‌ها یکدست نیست
حقیقت آن است که بیدل پنج دسته شعر دارد:

۱. دسته اول از شعرهای او به تلگراف‌های رمزی مانده‌اند که گویی یا کلید رمزگشای آنها را، او با خود به دنیای دیگر برده است و یا باید به سختی با آن ارتباط برقرار کرد و با پیچ و تاب برای آن معنی تراشید مانند این بیت:

وهم تا کی شمرد سال و مه فرصت کار شیشه ساعت موهوم حباب است اینجا
لذت داغ جگر حق فراموشی نیست قسمتی در نمک اشک حباب است اینجا

(دیوان ج ۱، ص ۳)

۲. دسته دوم اشعاری است که در آغاز دارای معنای روشن و ساده نیست، اما با

اندکی تأمل یا با کمک و توضیح کسانی که با زبان او آشنایی دارند، می توان به معنای محصلی دست یافت. مثلاً:

رنگِ بگردش آمده‌ای در کمین ماست گر سنگ نیستیم فلاخن چه می‌کند؟
 در این بیت بیدل می‌گوید: سرنوشت ما با تولد آغاز می‌شود و زندگی ما مانند فلاخن، به محض پانهادن به جهان، برای پرتاب شدن به عالم دیگر، به گردش درمی‌آید بنابراین هرچند این زندگی را مانند رنگ (در رنگین‌کمان) زیبا ببینیم، اما مانند سنگِ درون فلاخن، سرانجام فرو افکنده خواهیم شد.
 اگر ما سنگ نیستیم پس فلاخن روزگار که ما را برای پرتابِ نهایی می‌چرخاند، چکاره است؟

این همان معنایی است که در دیوان منسوب به امام علی (ع) در این مصراع مشهور و زیبا و پر حکمت آمده است: لِدَوَالِلموتِ و ابنوَاللخرابِ. یعنی زاده شوید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن.

همین جا یادآور شوم که دیوان بیدل مشحون از ابیاتی است که تلمیح به آیات و روایات و خاصه کلام علی (ع) دارد مانند بیت ذکر شده در بالا و یا این بیت:

ببیا کی گن رقیب مردان این است سر بر کف گیر، سیب مردان این است
 که ترجمه‌شاعرانه بسیار زیبایی از این جمله امام علی (ع) است که در جنگ جمل به فرزند خود محمد حنفیه می‌فرماید: اَعْراللهُ جمجمتک: جمجمه‌ات را به خدا عاریه بده!^۹

۳. دسته سوم اشعاری است که همه کس معنای آن را بی توضیح درمی‌یابد اما یا پرواز اندیشه در آنها در حد انتظار نیست و یا فخامتی که لازمه زبان و بیان شاعر بسیار برجسته‌ای چون بیدل است، در آنها به چشم نمی‌خورد و تعداد اینگونه ابیات کم هم نیست:

با شوکت جنون هوس تخت جم که راست دیوانگان در آبله افسر شکسته‌اند^{۱۰}
 این شعر را برای هرکس بخوانی، بی‌درنگ به معنای آن دست می‌یابد ولی به راستی آیا این بیت و هزاران هزار بیت نظیر آن در دیوان بیدل فخامت غزل حافظ و یا سعدی را دارد: مثلاً حتی با مقایسه با این بیت غیر مشهور حافظ:
 چرا همی شکنی، جان من! ز سنگدلی دل ضعیف که باشد ز نازکی چو زجاج

یا مقایسه فرماید زبان و بیان این بیت از بیدل را:

بر امید وصل مشکل نیست قطع زندگی شوق منزل می‌کند نزدیک راه دور را
با زبان و بیان این بیت از حافظ که تقریباً با شعر بیدل هم معناست:
زیر شمشیر غمش رقص کنان خواهم رفت آنکه شد کشته او نیک سرانجام افتاد
۴. دسته چهارم اشعاری است که هم به لحاظ زبان و هم به لحاظ معنی روشن و حتی
دلنشین اما معمولی و به تعبیر خود بیدل «بی پهلو» یند یعنی این اشعار بیدل را بیدل
نکرده‌اند و در دیوان هر شاعر دیگر نیز نظائر آن را می‌توان یافت و با اینکه خود او
می‌گوید:

لفظ بی معنی نباشد آنقدرها دلنشین حرف موزونی که بی پهلوست تیر بی پر است
در دیوان او از این گونه اشعار «بی پهلو» کم نیست:

مباش غافل از انداز* شعر بیدل ما شنیدنی است نوائی که کم نواخته‌اند

*

آنچه کلکم می‌نگارد محض حرف و صوت نیست هوش می‌باید که دریابد زبان بیدلی

*

با که باید گفت بیدل ماجرای آرزو آنچه دلخواه منست از عالم ادراک نیست

*

با هر کمال اندکی آشفستگی خوش است هرچند عقل کل شده‌ای بی‌جنون مباش

*

زندگی در گردنم افتاد بیدل چاره نیست شاد باید زیستن ناشاد باید زیستن

*

خیال زندگی دردی است بیدل که غیر از مرگ درمانی ندارد

*

تپیدم ناله کردم آب گشتم خاک گردیدم تکلف بیش از این نتوان به عرض مدعا کردن

*

به کلام بیدل اگر رسی مگذر ز جاده منصفی که کسی نمی‌طلبد ز تو صله دگر مگر آفرین

*

*. میل و شوق

علاج زخم دل از گریه کی ممکن بود بیدل به شب‌نم بخیه نتوان کرد چاک دامن گل را

*

گر ننالم کجا روم بیدل شش جهت بیکسی و ما تنها

*

بیدل تو جنونی کن و زین ورطه بدر زن عالم همه زندانی تقلید رسوم است

*

اگر دشمن تواضع پیشه است ایمن مشو بیدل

به خونریزی بود بی‌باک شمشیری که خم دارد

*

گر بدین رنگ است بیدل رونق بازار دهر تا قیامت یوسف ما بر نمی‌آید ز چاه
۵. دسته پنجم شعرهای بسیار زیبایی که شناسنامه اصلی بیدلند و در قلمرو نبوغ وی
و با نشانه‌هایی روشن از باریک‌بینی‌هایی که جز چشم مسلح به سلاح باریک‌اندیشی و
ذهن جستجوگر خود بیدل، آن را نه می‌بیند و نه تصور می‌تواند کرد. اما در همان حال
ابهام در آنها به جایی نمی‌رسد که شعر را به چیستان و لغز تبدیل کند. خود او حد آن را
هم تعیین کرده است:

سخن خوش است به کیفیتی ادا کردن که معنی آب نگرده ز ننگ عریانی
اینگونه اشعار اوست که هم اوج نبوغ او را می‌نمایند و هم او را از شعرای دیگر
سبک‌هندی به لحاظ فوران قریحه متمایز می‌کند.
اما یادآور شوم که همین دسته پنجم یعنی اصلی‌ترین دسته اشعار او خود به دو
شاخه تقسیم می‌شود:

الف: اشعاری که زمینه عرفانی دارند و شکوه و زیبایی و اوج و موج معنای آنها را
تنها با در نظر گرفتن همین زمینه می‌توان دریافت. زیرا بیدل عارفی بزرگ بلکه قطبی از
اقطاب عرفای وحدت وجودی است و برخی از سخنان او بدون توجه به این ساحت تا
حد یک مضمون باریک‌تنزل می‌کند مثلاً این بیت:

درهای فردوس و ابودامروز از بی‌دماغی گفتیم فردا
یعنی در همین جهان رسیدن به بهشت میسر بود اما ما با آرزویی بالاتر که لقای حق
است (و تنها در قیامت ممکن است) به فردا افکندیم و گفتیم فردا.
این همان معناست که اوج آن را در گفتار امام علی علیه السلام می‌یابیم؛ از جمله

آینیتر

آنجا که می‌فرماید: اَلْهٰی مَا عَبَدْتُكَ طَمَعًا فِی جَنَّتِكَ وَ لَا خَوْفًا مِّنْ نَّارِكِ بَلْ عَبَدْتُكَ لِاٰتِیِّ وَ جَدْتُكَ اَهْلًا لِلْعِبَادَةِ.

خداوندا تو را نه با آرزوی بهشت و نه بیم دوزخ نیایش می‌کنم بلکه از آن رو که تو را سزاوار نیایش یافته‌ام.
یا این ابیات:

بیدل اگر آگه شوی از درد محبت یک زخم به صد صبح تبسم نفروشی

*

نه با صحرا سری دارم نه با گلزار سودایی به هرجا می‌روم از خویش می‌بالد تماشایی

*

محو یاریم و آرزو باقی است وصل ما انتظار را ماند

*

بلبل به ناله حرف چمن را مفسر است یارب زبان نکهت گل ترجمان کیست؟

*

هر دو عالم خاک شد تا بست نقش آدمی ای بهار نیستی از قدر خود آگاه باش
اینگونه معانی در اشعار او همان‌هایی است که او می‌نالد که گاه در لفظ نمی‌گنجند:

بیدل غریب کشور لفظ است معنی‌ات عرض پری به عالم مینا نگاهدار
و یا:

ای بسا معنی که از نامحرمی‌های زبان با همه شوخی مقیم نسخه‌های راز ماند
و یا:

بی‌نصیب معنی‌ام کز لفظ می‌جویم مراد دل اگر پیدا شود دیر و حرم گم می‌کنم
و یا:

به قید لفظ بودم عمرها بیگانه معنی کم معنا گرفتم با پری همسنگ گردیدم
هر چند گاهی معتقد است که لفظ و معنا در شعر او عنان به عنان حرکت می‌کند:
آنقدرها لفظم از معنا ندارد امتیاز در لطافت محو شد فرق پری از شیشه‌ام
یا:

کیست رنگ معنی از لفظم تواند کرد فرق باده چون آب گهر جوشیده با مینای من
یا:

بیدل نفسم کارگه حشر معانی است چون غلغله صور قیامت کلماتم^{۱۱}

ب: شاخه دیگر از همین دسته پنجم اشعاری است که به لحاظ جوشش و اوج
قریحه و باریک اندیشی و مضمون یابی شگرف و غیر قابل تقلیدند:
هر سرِ مو بهر غفلت پیشه بالین پر است
از برای خواب مخمل، بستری در کار نیست^{۱۲}

*

موج دریا را به ساحل همنشینی مشکل است بی قراران نذر منزل کرده اند آرام را

*

دل اگر می داشت وسعت بی نشان بود این چمن
رنگ می بیرون نشست از بس که مینا تنگ بود

*

توانگری که دم از فقر می زند غلط است به موی کاسه چینی گلیم نتوان بافت

*

حیرت آهنگم که می فهمد زبان راز من گوش بر آینه نه تا بشنوی آواز من

*

شکست رنگم و بردوش آهی می کشم محمل در این دشت از ضعیفی گاه باد آورد را مانم

*

دمیده است چو نرگس در این تماشاگاه هزار چشم و یکی را نصیب دیدن نیست

*

نیستم بی سعی و حشت با همه افسردگی بلبل تصویرم و تا رنگ دارم می پریم^{۱۳}

*

نزاکت هاست در آغوش میناخانه حیرت مژه بر هم مزن تا نشکنی رنگ تماشا را

این دسته از اشعار بیدل است که به او حق می دهیم اگر تفاخر کند و بگوید:

به معنی گر شریک معنی ات پیدا نشد بیدل

جهان گشتم به صورت نیز نتوان یافت مانندت

یا:

بیدل از فطرت ما قصر معانی است بلند پایه دارد سخن از کرسی اندیشه ما

باری با گزینش از اشعار دسته های دوم تا پنجم از میان دیوان عظیم او، یک دیوان با

حدود پانصد غزل ناب و هزاران تک بیت شگرف می توان بیرون کشید همه دریافتنی.

آینیش

این سخن تنها پیشنهاد من و امروزی نیست. میرغلامعلی آزاد بلگرامی متولد ۱۲۰۰ ه. ق (۶۷ سال پس از وفات بیدل) در خزانه عامره (چاپ کانپور به سال ۱۹۰۹، ص ۱۵۲) می‌نویسد:

میرزا (بیدل) اشعار موافق قواعد فصاحت، بسیار دارد، اگر صاحب استعدادی از کلیات او، آن اشعار را جدا کند، نسخه اعجاز دست به هم می‌دهد.^{۱۴}

همو در کتاب مآثر الکرام موسوم به سرو آزاد^{۱۵} نیز می‌نویسد:

... میرزا معنی‌آفرینی بی‌نظیر است اما عبارات به طور خود دارد و به طور جمهور نیز فراوان جواهر سخن در رشته نطق کشید، اگر کلیاتش را انتخاب زند، مجموعه‌ای لطیف مقبول، حاصل می‌شود و خط نسخ بر نسخه سحر سامری می‌کشد....

در خود هند و در میان تمام کسانی هم که در ورارود و افغانستان به بیدل عاشقانه روی آورده بوده‌اند و می‌آورند، و حتی در ابیاتی از خود بیدل، نشانه‌هایی است گواه اینکه در زمان خود او هم، فهم برخی از شعرهای وی برای همگان، متعسر بوده است و تعریض‌های گاه‌گاه خود بیدل به همگان نشانه آن است که حتی همدوره‌های او به او و این جنبه مغلق و معقد برخی از شعرهای او، ایراد می‌گرفته‌اند: به این ابیات نگاهی بیفکنید:

مگو کاین نسخه طور معنی یکدست کم دارد

تو خارج نغمه‌ای، ساز سخن صد زیر و بم دارد

*

مفت قواص تأمل، گهر معنی بکر دفتر بیدل ما، خصلت قلزم دارد

*

اسرار پرده دل مفهوم حاضران نیست بیدل زدور داریم در گوش هم صدایی

*

بیدل از طور کلام بی تأمل نگذری

سکته خیز افتاده چون موج گهر، تقریر من

*

نظم عالی تأملی خواهد معذور که سگته نردبان سخنست

(رباعیات، ص ۵)

کو گوش که کس بر سخنم فهم گمارد؟ مصروف نواسنجی خویشند کری چند

*

ز فرق تا قدم افسون حیرتی بیدل کسی چه شرح کند معنی نکوی تو را

*

بیدل آهنگت شنیدیم و تو را نشناختیم ای ز فهم آنسو، به گوش ما صدایی می‌رسی

*

غیر ما کیست حرف ما شنود گفت و گوی زبان لال خودیم

*

معنی بلند من، فهم تند می خواهد

سیر فکرم آسان نیست کوهم و کتل دارم

*

مشق معنی ام بیدل بر طبایع آسان نیست

سرفرو نمی‌آرد، فکر من به هر زانو

*

هیچکس نیست زبان‌دان خیالم بیدل نغمه پرده دل از همه آهنگ جداست

*

نرسید فطرت هیچکس به خیال بیدل و معنی اش

همه راست بی خبری و بس چه شعور خلق و چه فهم ما

*

بیدل اشعار من از فهم کسان پوشیده ماند

چون عبارت نازک افتد رنگ مضمون می شود

*

گوش پیداکن که بیدل از کلام خامشان
معنی بی کز هیچکس نتوان شنید آورده است

*

نغمه‌ها بسیار بود اما ز جهل مستمع هر قدر بی پرده شد در پرده‌های راز ماند

*

آنچه کلکم می‌نگارد محض حرف و صوت نیست

هوش می‌باید که در یابد زبان بیدلی
این موارد و ده‌ها مورد دیگر نظیر آن در شعر بیدل اشاره به همین واقعیت دارد که
همزمان و همزمان خود بیدل هم، برخی از اشعار او را در نمی‌یافته‌اند. ولی در همان
حال دسته‌های دیگر از شعرهای او همان در زمان خودش، بین همگنان وی اشتها
بسیار یافته بوده چنانکه حتی «اورنگ زیب» در نوشته‌های خویش به شعر وی
استشهاد می‌کرده است. ولی اگر دقت و بررسی شود، همه عاشقان بیدل، نظر به
شعرهایی از او دارند که در عین والایی اندیشه و باریکی خیال، دریافتنی هستند.
باید یادآوری کرد که پیروان و علاقمندان بیدل، چون اشعار خود بیدل، چند
دسته‌اند:

عده‌ای چنان شیفته‌ اویند که بیدل را در همه اشعار و آثارش، سترگ می‌دانند و مبهم
و روشن و غت و ثمین و کوتاه و بلند شعر او را، والاترین پرواز اندیشه می‌شمارند و
برآند که اگر فهم بشری به کلام او قد ندهد، کوتاهی از فهم بشری است.
اینگونه عشق و پرستش البته اگر در کشور هند رخ دهد، با آنهمه خدایان رنگارنگ،
مستبعد نیست؛ به قول خود بیدل:

ما و تو خراب اعتقادیم بُت کار به کفر و دین ندارد^{۱۶}

اما متأسفانه در کشور خود ما هم، گوشه و کنار یافته می‌شود. قدما گفته‌اند: حُبّ
الشئی یعمی و یصم.

روانشاد خلیل‌الله خلیلی در مقدمه کلیات بیدل^{۱۷} می‌نویسد:

... خواننده [ی شعر بیدل] خیال می‌کند پرده‌ای که میان شعر و فلسفه است،
در غزلیات وی برداشته شده، فولاد را فشرده و آینه کرده است. اگر نبذی از
اندیشه‌های وی زود به فهم در نمی‌آید، علت اصلی آن است که میرزا در یک

قسمت از غزلیات خود، آن مسائل عالی و مبهم را افاده نموده که ادراک آن، به ذات خود دشوار و از فهم هرکس بالاتر است.

بنده عرض می‌کنم که این گفتار، نظر ما را که برخی از غزلیات بیدل را نامفهوم می‌دانیم، تأیید می‌کند، بی‌آنکه دلیلی که برای فلسفی بودن آنها می‌آورد، توجیهی دلچسب و منطقی باشد. زیرا اولاً فلسفی بودن شعر، حسن آن نیست؛ دو دیگر آنکه کسانی چون جلال‌الدین بلخی یا حافظ که گاهی مطالب فلسفی در شعر خود آورده‌اند، آیا در زبان و بیان تعقید داشته‌اند؟ مثلاً مولانا در دفتر اول می‌فرماید:

عقل اول راند بر عقل دوم ماهی از سر گنده گردد نی ز دم
که مفهومی عقلانی و فلسفی است و شروح بسیار در توضیح آن نوشته‌اند اما چینش و هندسه و زبان و بیان خود شعر، تعقیدی ندارد.
یا حافظ که می‌فرماید:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد
در این بیت که تاکنون در شرح آن نیز شروح و رساله‌های مفرده بسیار نوشته‌اند (با قبول دشواری معنا و فلسفی بودن آن) آیا می‌توان منکر جزالت لفظ و استواری بیان شعر شد؟

باید عرض کنم که در عرصه ادب و شعر، در طول تاریخ، ما دچار بحران نقد بوده‌ایم. با آنکه، نقد شعر، در ادب ما (با اشاراتی که جای جای شعرا، در اشعار خویش کرده‌اند) بی‌گمان رواج داشته است و حتی برخی پادشاهان، شعر شعرا را مدّاح خویش را نقد می‌کرده‌اند؛^{۱۸} اما متأسفانه نقد ما هیچگاه از آفت حبّ و بغض و افراط و تفریط خالی نبوده است.

در این مورد هم، استاد خلیلی که خود شاعر بلندآوازه‌ای است، در داوری با عین‌الرّضا نگر بسته و عیب بیدل را حسن او قلمداد کرده است که گفته‌اند: و عین الرّضا عن کلّ عیب کلّیه.

در برابر این شیفتگان، دسته دیگری بوده‌اند، که مثل ما، هم او را نابغه و شاعری بسیار بزرگ می‌دانسته‌اند و هم اگر عیبی در برخی از آثار وی دیده‌اند، چشم‌پوشی نکرده‌اند و یا با عین الرّضا بدان‌ها ننگریسته‌اند.

این افراد از زمان خود بیدل تاکنون بوده‌اند و هستند. ما به برخی از آنان و نقد و نظری که داشته‌اند اشاره می‌کنیم.

اسدالله خان غالب (۱۷۹۷-۱۸۶۹ م) نخستین شاعری است که بیدل را در شعر خود معرفی می‌کند و از او تأثیر آشکار پذیرفته است.^{۱۹}

غالب «... گاهی او را محیط بی‌ساحل، قُلم فیض، صاحبِ جاه و دستگاه قرار داده»^{۲۰} و گاهی می‌گوید: «کلامش عاری از لطف است».^{۲۱}

شبلی نعمانی در نقد و تعریض این بیت او:

تبسم که به خون بهار تیغ کشید که خنده بر لب گل نیم بسمل افتاده است؟
می‌نویسد:

... عدم تعادل که در این تخیل وجود دارد به علت استعاراتی است چون:
خون بهار و تیغ تبسم و بسمل شدن خنده گل که از جمله استعارات دور از کار است ...^{۲۲}

- محمد حسین آزاد دهلوی (متولد ۱۹۱۰) می‌نویسد:
... پی بردن به معنی اکثر اشعارش خیلی مشکل است ولی اهل ترکستان او را مثل مولانای دوم به دیده احترام می‌نگرند.
و نیز می‌نویسد:

... چون سخنان اهل زبان، مبتنی بر فصاحت است، لذا اهل ایران او را نمی‌پسندند؛ چون به دست استاد چیره‌دست تربیت نیافته که او را به راه راست رهنمون کند لذا ناتربیت یافته ماند!^{۲۳}

حتی علامه اقبال لاهوری که در یادداشت‌های پراکنده خود^{۲۴} می‌نویسد: «اعتراف می‌کنم که به هگل، میرزا غالب، میرزا عبدالقادر بیدل و وردزورث بسیار مدیونم»، مع‌هذا بنا به نوشته احسن الظفر، «در بعضی جاها اقبال بر بیدل ایرادی هم وارد کرده است».^{۲۵}

اینک به بررسی مطلب بپردازیم که چرا در ایران، حدود سیصد سال، بیدل مهجور مانده بود:

- عبدالوهاب فائز می‌نویسد: «آثار بیدل از هند به تاجیکستان و بخارا و از آنجا به افغانستان منتقل شد».^{۲۶}

- عبدالغنی میرزایف، رئیس وقت انستیتوی خاورشناسی تاجیکستان، می‌نویسد:
در ابتدای عصر هیجدهم میلادی، دیری نگذشته بعد از وفات بیدل، آثار او از

خاک سند و عموماً پاکستان، عبور نموده به افغانستان و از آنجا به ماوراءالنهر می‌رسد. اهل شعر و ادب ماوراءالنهر با اسلوب سخن‌سرایی بیدل آنقدر هم بیگانه نبودند، سبک هندی (که میرزا عبدالقادر بیدل نیز، یکی از پیروان همین سبک است) هنوز از اوائل عصر هفده میلادی در ماوراءالنهر راه یافته و در مدّت کوتاه در این سرزمین به حالت یک سبک حکمران شعری، مبدل گردیده بود. این سبک در ابتدای عصر هجدهم نیز نفوذ و پیروان زیاد داشت.

بنابراین وقتی که شعرای این مملکت، اشعار بیدل را دریافت می‌کنند، فوراً از آن استفاده می‌نمایند.^{۲۷}

اما از نظر صاحب این قلم، اقبال مردم ورارود از بیدل واقعیتی قابل قبول است ولی توجیه این اقبال، قابل قبول نیست، زیرا اگر صرف آشنایی قبلی مردم ورارود با سبک هندی، باعث اقبال آنان از سبک بیدل شده باشد؛ باید در ایران که اغلب شعرای طراز اول سبک هندی و ستاره‌های درخشان چون صائب از آن برخاسته‌اند، به طریق اولی شعر بیدل را پذیرفته باشند، در حالی که می‌دانیم که بیدل سیصد سال در ایران به کلی مهجور بوده است پس باید، به دنبال علت اصلی بود. به نظر بنده، در ایران، علت اصلی، نهضت بازگشت بود.

در ایران شاعرانی چون آقا محمد اصفهانی متخلص به عاشق (۱۱۱۱-۱۱۱۸ ق)، لطفعلی بیگ بیگدلی متخلص به آذر (۱۱۳۴-۱۱۹۵)، سید احمد هاتف اصفهانی (وفات در ۱۱۹۸ در شهر قم) متخلص به هاتف و میرسید علی حسینی متخلص به مشتاق (۱۱۰۱ تا ۱۱۷۱ ق) که از مضمونسازی‌های پیروان سبک هندی، به تنگ آمده بودند، به احیای سبک‌های گذشتگان از خراسانی و عراقی همت گماردند و به تلاش در این راه پرداختند.

... شاعران نهضت بازگشت معتقد بودند که شعر فارسی، در طول زمان، آنچنان پیچیدگی و زرق و برق یافته است که سادگی اولیه زبان و روشنی بیان خود را از دست داده است. آنان تصوّر می‌کردند که این خصوصیت در قرن‌های اخیر نمود بیشتری داشته و شعر فارسی دچار لقاطی‌های گزافه‌آمیز و پرطنطنه سبک هندی شده است

... بهار (بعدها) در اوائل قرن بیستم، با جمع‌بندی نظر چندین نسل از شاعران ایرانی که در نهضت بازگشت مشارکت داشته‌اند، سبک هندی را به عنوان مکتبی توصیف می‌کند که دچار ضعف زبان و فقر معناست و قوت خود را در حجم زیادی از تصویرها و خیال‌های عجیب جستجو می‌کند که فاقد

فصاحت و بلاغت و زیبایی حقیقی اند. ۲۸

نتایج «بازگشت ادبی»، کسانی بودند چون فتحعلی خان صبا و سحاب (فرزند هاتف) و میرزا محمد تقی صاحب دیوان مازندرانی علی آبادی و میرزا خانلر منشی الممالک و ملک‌الکتاب فراهانی و مایل آشتیانی و مجمر و میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی و میرزا حبیب قآنی و حاجی سلیمان صباحی بیدگلی؛ و میرزا شفیع وصال و میرزا رضا تبریزی و میرزا محمد ابراهیم بدایع نگار تهرانی و میرزا اسدالله لشکر نویس و فاضل خان گروسی و همای شیرازی و یغمای جندقی و رضا قلی خان هدایت و شمس الشعراء سروش و محمودخان ملک الشعراء و وقار و امیرنظام گروسی و فتح‌الله خان شیبانی و شیخ‌الرئیس افسر و ابوالحسن جلوه و دهقان سامانی و صفای اصفهانی و محمد تقی شوریده شیرازی و ادیب الممالک فراهانی و سپس ایرج و بهار، همه و همه در واقع در شعر نتایج نهضت بازگشت بوده‌اند.

یعنی اگر صائب و طالب آملی و شاعرانی پیش از آن دو از شعرای سبک هندی در میدان شعر ایران حدود یک قرن (در قرن ۱۱) مجال جولان یافتند؛ اما از ربع اول قرن ۱۲ نهضت بازگشت، به پایمردی چهار رکن اصلی یعنی هاتف و مشتاق و آذر و عاشق و نیز پیروان و طرفداران آنان در ایران قبول عام یافت. بیدل متولد ۱۰۵۴ ق و زادن او درست برابر با زایش این نهضت بود؛ اوج شاعری او، دقیقاً مصادف با اوج پذیرش نهضت بازگشت^{۲۹} از سوی تمام شعرای ایران شد و پیداست که در ایران، قرن ۱۲، سبک هندی مطلقاً دیگر خریداری نداشت.

- حوادث تاریخی سیاسی بعدی هم میان ایران و کشورهای آسیای میانه و حتی افغانستان^{۳۰} تا همین اواخر، جدایی انداخت؛ در نتیجه شعر بیدل در قلمرو فرهنگی همسایگان دور و نزدیک همزبان ایران رواج داشت اما در ایران به دلیل نهضت بازگشت، راه نیافت. زیرا چنانکه در دیدگاه ملک‌الشعراء بهار دیدیم، ایرانیان این دوره تا زمان بهار سبک هندی را دچار «ضعف زبان و فقر معنا» می‌دانستند. این سخن ایرانیان تنها نیز نیست، مولانا محمدحسین شمس‌العلماء آزاد دهلوی نیز (چنانکه قبلاً هم به مناسبتی دیگر اشاره کردیم) می‌نویسد: «... چون سخنان اهل زبان مبتنی بر فصاحت است، لذا اهل ایران او (=بیدل) را نمی‌پسندند...»^{۳۱}.

اکنون، این سؤال پیش می‌آید که چرا از حدود ربع قرن پیش، ایرانیان به بیدل رو آورده‌اند؟

در پاسخ به این سؤال باید عرض کنم که از حدود ۵۰ سال قبل، سبک هندی مورد توجه دوباره برخی از فحول شعرا و ادبای ما قرار گرفت. مهم ترین آنان سیدالشعراء امیری فیروزکوهی است که هم خود در این سبک شعر نیکو می سرود و هم با قلم در دفاع از شیوه هندی، عالمانه مقاله های مفصل می نوشت و خاصه به صائب ارادت ویژه داشت و مقدمه ممتع او بر چاپ عکسی دیوان وی، در واقع مانیفست هندی گرایان است.

دو دیگر روانشاد ذبیح الله صاحبکار بود که به بیدل ارادت ویژه داشت و به من می فرمود که از استاد کدکنی خواسته است تا کتاب شاعر آینه ها را بنویسد.

سه دیگر استاد محمد قهرمان که در همین زمینه خلف صدق سیدالشعراء است. اما اگر تعجب نمی فرمایید باید بگویم که رویکرد تازه به اشعار سبک هندی خاصه به اشعار بیدل، مدیون نهضت نیمایی است! زیرا در نهضت نیمایی، تنها وزن تغییر و تحول نیافت، بلکه مؤلفه های متعدد و گوناگون را رقم زد که اگر به دقت و مقایسه آنها با مؤلفه های سبک هندی پردازیم به شباهت و حتی یگانگی هایی بر می خوریم. این بنده در مقاله ای دیگر، مؤلفه های ویژه سبک هندی را یازده مورد بر شمرده ام. بدین شرح:

۱. استفاده از تمثیل
۲. استفاده از تشخیص (personification)
۳. کاربرد کنایات
۴. حس آمیزی
۵. استفاده از زبان محاوره
۶. بی اعتنائی به تکرار قافیه (یا: عیب ندانستن تکرار قافیه)
۷. عدم تناسب برخی اوزان انتخاب شده با محتوای شعر
۸. بازی های متناقض نما یا پارادوکسیکال
۹. گذر و گذار و گریز از واقعیت یا رئال در تصاویر به سوی فراواقعیت یا سوررئال
۱۰. خروج از هنجارها یا هنجارشکنی خاصه در دستور زبان و در سلاستزدائی یا به تعبیر بیدل سگته
۱۱. مضمون یابی
۱۲. در اینجا یک مؤلفه دیگر را نیز اضافه می کنم و آن انگیختن یافته های ذهنی به سوی تجرید و آبستراکسیون است.

یعنی همانگونه که در نقاشی آبستره، رنگ‌ها همدیگر را فرامی‌خوانند و مرزهای مشخصی برای هیچ‌یک از آن رنگ‌ها نمی‌توان تعیین کرد؛ در شعر بیدل ما حرکت‌های ذهن خلاقه او را به سوی چندمعنایی از طریق نمود بیرونی کلمات و چینش آنها حس می‌کنیم، مثلاً وقتی او می‌گوید:

معنی برجسته شوقم نمی‌گنجم به لفظ همچو بوی گل نگرده پیرهن عریان مرا
 «برجسته» در مصراع نخست هم صفت معنی است و به معنای چشمگیر و هم به معنی «برخاسته» و بلند شده است، که در این صورت، صفت بویی است که از گل برمی‌خیزد و برمی‌جهد؛ همین معناست که ذهن خواننده را برای پذیرش مفهوم مصراع دوم آماده می‌کند که در آن می‌گوید:

همانگونه که گل اگر از پیراهن خود (که برگ‌های گلند) عریان شود، دیگر گلی باقی نمی‌ماند یعنی ظرف و مظهر و یگانگی دارند (چنانکه برگ گل و بوی آن یگانگی دارند)؛ منم شوق مجسم هستم یا من همان شوقم که به هیأت بیدل به چشم شما می‌آیم. و این غیر از ایهام و به تعبیر خود او «پهلوی»‌های چندگانه شعر است و خود در شعری دیگر می‌گوید: حرف موزونی که بی‌پهلوس تیر بی‌پر است.

این معنی نزدیک است به آنچه صاحب بن عباد در شعری می‌سراید:

رَقَّ الرَّجَا حُ و رَقَّتِ الْخَمْرُ فَتَشَا كَلَا فَتَشَابَهَا الْأَمْرُ
 فَكَانَمَا خَمْرٌ وَلَا قَدْحٌ فَكَانَمَا قَدْحٌ وَلَا خَمْرٌ ۳۲

البته، در بیت بیدل، سایه دیدگاه عرفانی وحدت و جودی او را نیز نباید نادیده گرفت که فعلاً از بحث ما بیرون است

با پژوهش از اطاله، کلام را با چند یادآوری به پایان می‌برم:

۱. افتخار همه مسلمانان و اهل قبله این است که بیدل در کشوری هزار قبله و با نحله‌های گوناگون بت پرستی چون هند که مهد عرفان‌های مشرکانه شرقی است؛ او عرفان اسلامی را برای سلوک معنوی خود برمی‌گزیند.

۲. عرس بیدل در ایران (که ظاهراً هر سال قرار است برگزار شود) اگر بخواهد از تقلید و آراستگی ظاهر، به سوی معنا و باطن حرکت کند باید دبیرخانه‌ای دائمی بیافریند و در آن بدون کاغذبازی، با جمع‌آوری میکروفیلم از همه نسخه‌های اصلی و اصیل آثار بیدل به چاپ علمی و منقح دیوان کامل و مجموعه آثار نثر وی اقدام کند تا

دست محققان، در کارهای تحقیقی در زمینه آثار وی باز شود. هنوز در جهان یک متن منقح از دیوان و آثار بیدل در دسترس نیست!

تا هنگامی که چاپی منقح و نهایی از دیوان و آثار او در دسترس قرار نگیرد؛ عرس بیدل اگر در هر سال تمام دانشمندان علاقمند به بیدل را از سراسر جهان فراهم آورد و ده‌ها برابر بودجه‌ای که اکنون خرج می‌شود، خرج کند؛ هنوز در سطح حرکت می‌کند و هر سال تکرار همان حرکت خواهد بود. مگر آنکه ما تنها برای انبساط خاطر خود عرس بگیریم نه برای توسعه کارهای علمی بر اساس آثار بیدل. به قول خود بیدل:

تلاش معنی اگر خاص انبساط خود است چه لازم است به هر انجمن کنی تکرار

۳. از افراط و تفریط در قضاوت‌های خود نسبت به بیدل بپرهیزیم و در یک فاصله مناسب با او قرار بگیریم، به بیدل بچسبیم اما نه به قیمت از دست دادن حافظ و سعدی و فردوسی و نظامی و مولوی... بیدل الماس درشت و دریای نور است اما اگر کوه‌های نور خود را از دست بنهیم، این دریای نور به کجا تکیه کند؟

پی‌نوشت‌ها

۱. متولد ۱۹۲۱ در رُم، مترجم قرآن کریم به زبان ایتالیایی و مترجم رباعیات خیام به همان زبان و مؤلف تاریخ ادیان ایران و تاریخ ادبیات فارسی.
- ۲ و ۳. رجوع فرمائید به کتاب بیدل‌شناسی، گردآوری و تألیف محمد عارف پیرمان، عضو هیئت علمی دانشگاه هرمزگان، چاپ دانشگاه هرمزگان، ۱۳۷۶، ۵۹ و ۶۴. مقاله «وصف طبیعت در اشعار بیدل». (این مقاله در اصل یکی از دو سخنرانی بوزانی در کابل است به سال ۱۳۴۴ ش. عنوان سخنرانی دوم او: «ملاحظات دربارهٔ رئالیزم بیدل» است. همان، ص ۶۵ به بعد).
۴. «پردگیان خیال»، ارج‌نامهٔ محمد قهرمان، به درخواست و اشراف: دکتر شفیعی کدکنی و محمد جعفر یاحقی، صص ۱۹۳ و ۱۹۴ / مقاله «نگاهی کوتاه به شعر بلند عرفی»، نوشتهٔ علی موسوی گرمارودی.
۵. مجلهٔ هنر و مردم، شماره ۷۴-۷۵، ص ۴۴.
۶. شفیعی کدکنی، شاعر آینه‌ها، ص ۹۷.
۷. سید احسن الظفر، فصلنامهٔ قند پارسی، ش ۳۹-۴۰، مقاله «بیدل‌شناسان»، ص ۱۸۹.
۸. فصلنامهٔ قند پارسی، ش ۳۹-۴۰، ص ۹۷.
۹. نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، ص ۵۵.
۱۰. دیوان بیدل، چاپ مطبعهٔ صفدری، بمبئی، ۱۲۹۹ ه. ق، ص ۱۸۵.

۱۱. این بیت یادآور گفته مشهور شکلوسکی، فرمالیست روسی است که می‌گوید: «شعر، رستاخیز کلمه‌هاست» ولی بیدل آن را حدود ۲۰۰ سال پیش از شکلوسکی بیان کرده است.
۱۲. دیوان بیدل، چاپ صفدری، ص ۷۹.
۱۳. واعظ قزوینی می‌گوید: ناله من ز ناتوانی‌ها بی صداتر ز آب تصویر است
۱۴. به نقل از قند پارسی، شماره ۳۹-۴۰، ص ۶۶.
۱۵. مطبع دخانی، لاهور، ۱۹۱۳ (به نقل از قند پارسی، ش ۳۹-۴۰، ص ۶۶).
۱۶. این بیت را خراب اعتقادیم و خراب اعتقادیم (به طریق ترکیب) هر دو نوع خوانده‌اند. همین جا باید یادآور شوم که بی‌گمان بیدل با گستره عظیمی که شعر او در ترکیبات دارد، درصدد هم‌چشمی با ترکیب‌سازان بزرگی چون خاقانی، نظامی، خلاق المعانی، کمال‌الدین اسماعیل و حافظ و امثال آنان بوده است.
۱۷. خلیل‌الله خلیلی، مقدمه جلد اول از کلیات بیدل، ده جلدی، چاپ کابل، ۱۳۴۱.
۱۸. «فرّخی می‌گوید که امیر محمد که تربیت اشرافی داشته و دانش آموخته بود شعرها را نقد می‌کرده است: هنگام مدح او دل مدحتگران او از بیم نقد او بهراسد به شاعری نقدی درست و در وهیچ عیب‌نی کان نقد را وفا نکند شعر بحتری رجوع فرمائید به: فرامرز آدینه کلات، مقاله «پایگاه اجتماعی شعر و شاعری در دوره سامانی»، فصلنامه پاژ، س ۱، ش ۲، ص ۲۳؛ نیز منوچهری دامغانی در نقد شعرای همدوره خویش، می‌سراید: بچه ناوردن به از شش ماهه افکندن جنین.
۱۹. از جمله رجوع فرمائید به: مقاله «تأثیر بیدل بر غالب»، مجله دانش، اسلام‌آباد، شماره ۵۱.
۲۰. احسن الظفر، مقاله «بیدل شناسان»، فصلنامه قند پارسی، شماره ۳۹-۴۰، ص ۱۶۰.
۲۱. همان.
۲۲. همان، ص ۱۶۵، به نقل از اختیارات شبلی، مطبوعه معارف پرس، ۱۹۸۲، ص ۵۴.
۲۳. همان، ص ۱۶۶، به نقل از نگارستان فارس، عاکف بکدیو، دهلی، ۱۹۹۲، ص ۱۸۷.
۲۴. ترجمه محمد ریاض، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۸۹، ص ۵۰ تا ۶۲، با عنوان stray reflection (به نقل از قند پارسی، ص ۱۶۸).
۲۵. قند پارسی، ص ۱۶۸.
۲۶. اسیر، ص ۲۶.
۲۷. قند پارسی، ص ۱۹۷.
۲۸. کریمی حکاک، ص ۶۷.
۲۹. این اصطلاح را ظاهراً محمد تقی بهار در اوائل قرن بیستم وضع کرده است رجوع فرمائید به: طلیعه تجدد در شعر فارسی از دکتر احمد کریمی حکاک، ترجمه مسعود جعفری، نشر مروارید، تهران، ۱۳۸۴؛ زیرنویس ۱ از ص ۶۷.
۳۰. اسدالله حبیب، پژوهشگر افغانی مقیم آلمان می‌نویسد: «... از نیمه‌های سده هژده ترسایی تا نیمه‌های سده نوزده، دوره بیدل‌گرایی در تاریخ شعر دری افغانستان است، یعنی شعر به دور اندیشه و بیان بیدل

می‌چرخد. پس از آن نیز پیروی بیدل ادامه می‌یابد، تا امروز» دکتر اسدالله حبیب، مقاله «عبدالقادر بیدل در قلمرو تئوری ادبیات و نقد ادبی»، قند پارسی، شماره ۴۰، ص ۹۲.

۳۱. آزاد دهلوی، نگارستان فارس، عاکف بُکدیو، دهلی، ۱۹۹۲، ص ۱۷۸ به نقل از مقاله «بیدل شناسان» دکتر احسن الظفر، مجله قند پارسی، شماره ۳۹-۴۰، ص ۱۶۶.

۳۲. دکتر سید ضیاءالدین سجادی، اشعار معروف، ص ۳۴۸.

روانشاد دکتر سید ضیاءالدین سجادی، ترجمه فارسی شعر صاحب بن عباد را از لمعات فخرالدین عراقی (لمعه دوم) نقل می‌کند:

از صفای من و لطافت جام درهم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جام است و نیست گویی می یا مدام است و نیست گویی جام

آنگاه اغلب منابعی که شعر عربی صاحب بن عباد و ترجمه فارسی آن از عراقی (یا از ابوالوفا شوشتری طبق نظر برخی دیگر از منابع) را نقل کرده‌اند، آورده است.

منابع

- اسیر (قندی آغا)، محمد عبدالحمید، اسیر بیدل، (منتخب آثار)، تهران ۱۳۸۵.
- بیدل، رقعات بیدل، چاپ نول کشور، هند (همراه با چهار عنصر)، بی تا
- بیدل، غزلیات بیدل، چاپخانه پورصوف، تاشکند، ۱۳۲۵.
- بیدل، کلیات ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل، پنج مجلد، با مقدمه خلیل الله خلیلی، چاپ کابل، ۱۳۴۱.
- بیدل، کلیات میرزا عبدالقادر بیدل، چاپ مطبعه صفدری بمبئی، هند، ۱۲۹۹.
- بیدل، گزیده رباعیات بیدل، به انتخاب عبدالغفور آرزو، نشر ترانه، مشهد، ۱۳۷۵.
- بیدل، گزیده غزلیات بیدل، به کوشش محمد کاظم کاظمی، ج اول، نشر عرفان، ۱۳۸۶.
- پردگیان خیال، ارج نامه محمد قهرمان، به درخواست و اشراف دکتر شفیع کدکنی و محمد جعفر یاحقی، ۱۳۸۵.
- پژمان، محمد عارف، بیدل شناسی (گردآوری و تألیف)، چاپ دانشگاه هرمزگان، ۱۳۷۶.
- حبیب، اسدالله، واژه‌نامه شعر بیدل، هامبورگ، ۲۰۰۵.
- حسینی، سید حسن، بیدل، سپهری و سبک هندی، نشر سروش، تهران، ۱۳۷۶.
- خلیلی، خلیل الله، فیض قدس، احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل، نشر عرفان، تهران، ۱۳۸۶.
- سجادی، سید ضیاءالدین، اشعار معروف، نشر باژنگ، تهران، ۱۳۷۴.
- سلجوقی، صلاح‌الدین، نقد بیدل، چاپ دوّم، تهران، نشر عرفان، ۱۳۸۰.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، شاعر آینه‌ها، چاپ اول، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۶.
- _____، مجله هنر و مردم، «بیدل دهلوی»، تهران، ۱۳۴۴.

قند پارسی، فصلنامه فرهنگ و زبان و ادب فارسی، شماره ۳۹-۴۰، مرکز تحقیقات فارسی
رایزنی فرهنگی ایران در دهلی‌نو، زمستان ۱۳۸۶ و بهار ۱۳۸۷.
کریمی حکاک، احمد، طلیعة تجدد در شعر فارسی، ترجمه مسعود جعفری، نشر مروارید، تهران،
۱۳۸۴.

نبی هادی، عبدالقادر بیدل دهلوی، ترجمه توفیق سبحانی، نشر قطره، تهران، ۱۳۷۶.

